

حضرت بهاء الله می‌فرماید: راحتی‌ام را آسایشم را زندگی‌ام را احترامم را ایمانم را خانواده‌ام را سر و سامانم را فدا کردم تا نفوس مقدسه ظاهر شوند. (ترجمه)
خاطراتی از حضرت عبدالبهاء گردآوری رامونا آلن براون ص ۴۴

برنامه لیلۀ صعود حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلی

۱- مناجات شروع

۲- ذکر دسته جمعی: "یا منان یا منزل البیان یا موجد الامکان یا مظهر السبحان یا بهاء الله" ۵ بار

۳- لوح مبارک حضرت بهاء الله

۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء "به مدد ملکوت ابهی، مظهر محبت و مودت بر جمیع نوع بشر گردید تا در درگاه احدیت مقبول شوید."

۵- نمونه ای از بلیات مبارک پس از ایمان به حضرت باب

۶- بخشی از دست آوردهای دوران رسالت جمال اقدس ابهی که طلوعه ظهور یک مدنیت الهی است

۷- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۸- شعر

تنفس

۹- مناجات حضرت بهاء الله

۱۰- لوح مبارک حضرت بهاء الله

۱۱- تأثیر نفوس مقدسه روحانیّه بعد از خلع قالب عنصری

۱۲- همواره در نقطهء احتراق مُشرق است

۱۳-- مصون ماندن جامعه بهایی از آفت انشقاق مشهود در دوره های گذشته

۱۴- تأثیرات هجرت هیکل مبارک به سلیمانیه بر حضرت عبدالبهاء

۱۵- حکایت لوح مبارک احمد

۱۶- لوح مبارک احمد

۱۷-تنفس

۱۸--مناجات حضرت عبدالبهاء

۱۹- لوح مبارک حضرت بهاء الله

۲۰- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۲۱- تبعید به عکا

۲۲- شدائد سجن عکا

۲۳-خطابات و پیامهای رسمی خود به زمامداران جهان

۲۴-تنفس

۲۵-مناجات حضرت ولی امرالله

۲۶- وصیتنامه مبارک(کتاب عهد) قسمت اول

۲۷- وصیتنامه مبارک(کتاب عهد) قسمت دوم

۲۸- نمونه ای از عشق حضرت عبدالبهاء به پدر بزرگوارشان

۲۹-تنفس

۳۰- قلبی که محبت و مهربانیش بر همه انسانها ارزانی شده بود اینک دیگر نمی‌تپید

۳۱- هر کس به هر کس می رسید می گفت که حضرت مولی به عالم بالا شتافت

۳۲- روضه مبارکه

۳۳-لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۳۴-زیارتنامه مبارک

۳۵- مناجات خاتمه

در ساعات ولحظات پیش رو قصد داریم تا به یادآوریم عظمت و محبت مولای مهربانی را که ایام حیاتش را وقف رسالتش نمود. رسالتی که صلح، محبت، دوستی و عشق را برای تمامی موجودات عالم به ارمغان خواهد آورد. نفس مقدسی که در راه تحقق آنچه برانجامش از سوی خداوند، مأمور شده بود از همه چیز گذشت زیرا باورداشت که "آنچه را فنا اخذ نماید و تغییرپذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست". او بر عهدش با عالمیان وفادار ماند و برای آنکه "آفاق افتد اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد." "حمل شدائد و بلاها" فرمود. و با وجودیکه در ایام حیاتش مورد بی مهریهای بسیار قرار گرفت هرگز عالمیان را به حال خویش رها ننمود و ایشان را از فیض تعالیم و نصایحش محروم نساخت. و با وجود حبس و تبعید که حیاتش از آن آکنده بود حتی لحظه ای از دعوت فرزندان آدم به شریعت واحد الهیه، دریغ نورزید.

صوت مبارکش هنوز در عالم طنین انداز است که فرمود:

"راحتی ام را، آسایشم را، زندگی ام را، احترامم را، ایمانم را، خانواده ام را، سر و سامانم را، فدا کردم تا نفوس مقدسه ظاهر شوند."

حال در این لحظات روحانی قلبهایمان را به درگاهش می سپاریم و از بارگاهش تمنا میکنیم که شاید قابل آن گردیم تا پیامش را به گوش جان بشنویم و آن را چون هدیه ای گرانبه‌اء به دیگران نیز هدیه نمائیم تا شاید ما نیز بر عهدمان با او استوار مانیم.

پیشنهاد:

۱- اوقاتی به زیارت دعا و مناجات اختصاص یابد

۲- نظامت هر بخش توسط یکی از افراد جمع صورت پذیرد

۳- تأمل و تفکر بر بخشهایی از برنامه و استفاده از مطلعین به درک بهتری از آن کمک می نماید.

اوقاتی مملو از سرور روحانی و جذبه معنوی برایتان آرزو مندیم

بسم الله الفرد بلا مثال

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي تَرَى كَيْفَ أَحَاطَتِ الْبَلَايَا عِبَادَكَ فِي كُلِّ الْأَطْرَافِ وَكُلُّ قَامُوا عَلَيْهِمْ بِالْاِعْتِسَافِ، فَوَعَزَّتْكَ لَوْ يَجْتَمِعُ عَلَيْنَا أَشْقِيَاءُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ وَيُحْرِقُونَنَا بِأَشَدِّ مَا يُمَكِّنُ فِيهِ الْإِبْدَاعِ لَا يَحْوُلُ أَبْصَارُنَا عَنِ النَّظَرِ إِلَى أَفُقِ اسْمِكَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَلَا يُقَلِّبُ قُلُوبَنَا عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى مَنْظَرِكَ الْأَبْهَى، فَوَعَزَّتْكَ إِنَّ السَّهَامَ فِي سَبِيلِكَ دِيْبَاجٌ لِهَيْكَلِنَا وَالرَّمَاخَ فِي حُبِّكَ حَرِيرٌ لِأَبْدَانِنَا، فَوَعَزَّتْكَ لَا يَنْبَغِي لِأَحْبَابِكَ إِلَّا مَا سَطَرَ مِنْ قَلَمِ تَقْدِيرِكَ فِي هَذَا اللَّوْحِ الْعَزِيزِ الْعَظِيمِ، وَالْحَمْدُ لِنَفْسِكَ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

ادعیه مبارکه ج ۱ ص ۹۸

۳- لوح مبارک حضرت بهاء الله

اوست شنوا و بینا،

عالم را غبار تیره ظلم احاطه نموده و به ظلمی قیام نموده اند که شبه و مثل نداشته و ندارد . نفوسی که از برای حیات اهل عالم آمده اند فتوی بر قتلشان داده اند. زود است که تیر عدل از افق سماء عنایت الهی اشراق فرماید. اذاً یجدون انفسهم فی ضلال مبین . اولیای حق که محض اصلاح ظاهر شده اند ایشان را از اهل فساد دانسته اند . آتشی گدازنده از برای خود مهیا نموده اند. انک لاتحزن ان افرح بذکری ایاک و کن من الشاکرین و قل الحمد لله رب العالمین.

ص ۳۴ حدیقه عرفان

به مدد ملکوت ابهی، مظهر محبت و مودت بر جمیع نوع بشر گردید تا در درگاه احدیت مقبول شوید

هو الله

ای یاران الهی جمال قدم اعظم با ید بیضائی از صلح و صفا در بین اهل عالم ظاهر گشت جمیع را به صلاح دعوت نمود و از نزاع و جدال منع فرمود. ابواب حُب و الفت گشود و اساس یگانگی و محبت بنهاد ظلمت جنگ و جدال را مکروه داشت و نور و داد و روح و ریحان را ممدوح شمرد. پنجاه سال در تربیت نفوس به صبر و بردباری و اصلاح و بی آزاری کوشید تا آن که این جهان تنگ و تاریک را ترک فرمود و به جهان روشن و وسیع صعود نمود. از خدا بخواهید که به مدد ملکوت ابهی، مظهر محبت و مودت بر جمیع نوع بشر گردید تا در درگاه احدیت مقبول شوید و محبوب آئید و البهء علیکم یا احباء الله ع

منتخبات مکاتیب ج ۴ ص ۷۹

۵- نمونه ای از بلیات مبارک پس از ایمان به حضرت باب

حضرت بهاء الله در بهار دوره زندگانی یعنی در ریعان جوانی بودند که ندای حضرت اعلی را شنیدند و در سن بیست و هفت به خدمت امر پرداختند. از جمیع شئون ظاهره و ثروت و مقام گذشتند. وقتی که در طهران به مساعدت اسرای قزوین اقدام فرمودند گرفتار حبس شدند. در قضیه نجات دادن حضرت طاهره از قزوین نمونه ای از قدرت خود را آشکار ساختند. در بدشت داد و فریاد اصحاب را در نهایت تدبیر زایل ساختند. در نیالا حضرت قدوس را از مرگ نجات دادند. به اصحاب قلعه طبرسی نصایح مشفقانه فرمودند و پیوسته می کوشیدند که به اصحاب مساعدت فرمایند و خود را در همه حال فدای اصحاب می ساختند. چنانچه در آمل نگذاشتند هیچ یک از اصحاب مورد ضرب قرار بگیرند و خود بنفسه تحمل آن مصیبت فرمودند. در واقعه تیر انداختن بایبان به شاه مورد رنج و آسیب اعداء قرار گرفتند. چه بلیاتی که تا اردوگاه پادشاه و از آنجا تا پایتخت به هیکل مبارک رسید. در سیاه چال طهران مشقت فراوانی از ثقل اغلال تحمل فرمودند و در تاریکی آن سجن به زحمت فراوان گذراندند. این جمله که ذکر شد نمونه ای از بلیاتی بود که تحمل فرمودند و این امور بزرگترین برهانسست بر آن که آن بزرگوار یگانه شخصی بودند که جمیع قوایی را که در ایران مورد اثر بودند به کار می انداختند. قدرت و قوت آن بزرگوار بود که قوای مؤثره را با نهایت دقت به کار می انداخت و امورشان را منظم می ساخت و بالاخره آن قوای مؤثره را در دوره شریعت بیان به چنان مقام بلندی رسانید؛ زیرا بعد از شریعت بیان مقدر بود که زمام امور موکول به آن بزرگوار شود و پس از دوره بیان آن نفس جلیل مظهر وحی حضرت پروردگار گردد.

تاریخ نبیل ص ۳۴۳

۶- بخشی از دست آوردهای دوران رسالت جمال اقدس ابهی که طلیعه ظهور یک مدنیت الهی است

نیروی روحانی برای پیشرفت عالم انسانی چنان شدید بود که قدرت خلاقه آن حتی در دوران رسالت چهل ساله خود آن حضرت نه تنها در جامعه بهائی بلکه در خارج آن نفوذش را آغاز نمود. در طوفانی ترین سالهای رسالت آن جمال مبین می توان یک رشته توفیقات مهم و معجزه آسا را که همه ناشی از نیروی آن ظهور عظیم بود با احساس حیرت و هیبت مشاهده نمود. تغییرات سریع و تقلیب کننده که در دوران اقامت حضرت بهالله در عراق در روش و رفتار جامعه بایبان روی داد، نزول کتاب ایقان، اعلان عمومی امرالله به شاهان و پیشوایان جهان، تقلیل تدریجی و پیوسته نفوذ میرزا یحیی، تبعید حضرت بهالله به اراضی مقدّسه که تحقق پیشگوئی های ادیان گذشته بود، فدا شدن فرزند محبوب آن حضرت، غصن اطهر به عنوان فدیة برای احیای عباد و اتحاد من فی البلاد، رهائی معجزه آسای آن حضرت از سربازخانه عکا، شناسائی تدریجی سجایای الهی و قدرت مافوق انسانی آن حضرت از طرف اهالی عکا، نزول کتاب اقدس، فداکاری قهرمانانه شهدای بی شمار که جلوه عظیمی به تاریخ امر بخشیده است، خروج حضرت بهالله از شهر و زندان عکا و انتقال مسکن به قصر بهجی که در عمل، فرمان سلطان را مبنی بر زندان ابد سندی بی اثر می ساخت، عزّت و احترامی که امرای حکومت فلسطین، افسران عالی رتبه دولت و رجال برجسته و ارباب فرهنگ و ادب صمیمانه و به طیب خاطر نسبت به حضرت بهالله نشان می دادند، گسترش قابل توجه جامعه بهائی در ایران، اقبال بسیاری از ارباب علم به امر مبارک، وارد شدن یهودیان و زردشتیان در جامعه بهائی، گسترش دائرة امر در خارج از ایران به بیش از ده مملکت در آسیا و افریقا، اقبال بودائیان به امر مبارک در هند و برمه، تأسیس یک جامعه بهائی فعال در عشق آباد و ترتیب مقدمات بنای مشرق الاذکار در آن سامان، انتقال محل اقامت حضرت بهالله به قصر بهجی که از لسان مبارک به عنوان منظر اعلی توصیف شده، گسترش عظیم دامنه آثار جمال اقدس ابهی و نزول اصول و تعالیم امر که با احکام و اوامر کتاب اقدس تار و پود ترکیب ساختمان نظم جهانی آینده را تشکیل می دهند، انتصاب ایادی امرالله، طلیعه یکی از ارکان نظم اداری بهائی، حرکت پیوسته مبلغین سیّار در طول و عرض کشور ایران و ممالک همسایه آن، نزول لوح مبارک کرمل منشور تأسیس مرکز روحانی و اداری امر الهی بر فراز کوه مقدّس خدا، و بالاخره یکی از کارهای عظیم دوران رسالت آن حضرت تأسیس عهد و میثاق محکم و متین با پیروانشان و اهدای ارمغان " روزی که شب در پی نخواهد داشت " به آیندگان، این ها قسمتی از دست آوردهای دوران رسالت جمال اقدس ابهی بوده و طلیعه ظهور یک مدنیت الهی است، مدیّتی که به آهستگی به مرحله رشد و بلوغ خواهد رسید و با گذشت زمان تمام عالم انسانی را فرا خواهد گرفت.

تلخیص از کتاب نفحات ظهور حضرت بهالله ج ۴ ص ۴۱۰

هوالبهى

ای دلسوخته هجران الهی، آن جمال موعود، ملیک مقصود، سلطان وجود، کشف نقاب و هتک حجاب فرمود. پرده برانداخت و علم دلبری برافراخت. عرض جمال کرد و رایت اجلال برافراشت. تجلی آفتاب کرد و جلوه جهانتاب. چون گل در چمن رخ برافروخت و چون نار سینا و آتش موسی در سدره ابهى شعله نورانی روشن کرد. با وجود این فیض شامل و طلوع بدر کامل، ناپینایان محروم شدند و محتجبان، مهجوران، بی خردان ممنوع شدند و افسردگان مأیوس. حال آن آفتاب به افق عزت صعود نمود و آن سراج در زُجاجة ملاء اعلی برافروخت و ابواب مشاهده مسدود شد؛ ولكن تو که ایام لقا را ادراک نمودی و به موهبت رب ابهى فائز شدی، به عروه وثقای تُقی متشبث شو و به حبل متین اخلاق علیین متمسک گرد تا شکرانه این نعمت نمائی. والبهاء علیک ع ع

مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۶ ص ۴۰

۹- مناجات حضرت بهاء الله

بسمه المهیمن علی الاسماء

قل إلهی إلهی فرج همی بچودک و عطائک و ازل کربتی بسطنتک و اقتدارک * ترانی یا إلهی مقبلاً إلیک حین اذ أحاطت بی الاحزان من کلّ الجهات * أسئلك یا مالک الوجود و المهیمن علی الغیب و الشهود باسمک الذی به سخرت الأفئدة والقلوب و بأمواج بحر رحمتک و اشراقات أنوار نیر عطائک أن تجعلنی من الذین ما منعهم شیء من الاشیاء عن التوجه إلیک یا مولی الأسماء و فاطر السماء * آی رب تری ما ورد علی فی آیامک أسألك بمشرق أسمائک و مطلع صفاتک أن تقدّر لی ما يجعلنی قائماً علی خدمتک و ناطقاً بثنائک * انک أنت المقدر القدير و بالاجابة جدير * ثم أسألك فی آخر عرضی بأنوار وجهک أن تصلح أموری و تقضي دینی و حوائجی * انک أنت الذی شهد کلّ ذی لسان بقدرتک و قوتک و ذی درایة بعظمتک و سلطانک * لا إله الا أنت السامع المجیب *

ادعیه محبوب ص ۱۹۶

کیست آن مظهری که خوار نشد

به هزاران بلا دچار نشد

اشعیای نبی دو نیمه نگشت

یا که عیسی فراز دار نشد

یا که دندان مصطفی نشکست

یا که آواره دیار نشد

اهل دنیا نجست راه هدی

دین طلب، صاحب اعتبار نشد

امتحان ولا شود به بلا

بی بلا دینی استوار نشد

با وجودی که هیچیک از رُسُل

از بلیات رستگار نشد

دین حق هیچ پایمال نگشت

هیچ کذاب پایدار نشد

سعی کُفّار با همه قدرت

مانع دین کردگار نشد

انکم غافلون عن ذکره

و هو غالب علی امره

حق آگاه و معشر امناء گواه که این مظلوم لازال تحت خطر عظیم بوده و لَوَ لَا الْبَلَايَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَدَّ لِي بِقَائِي و ما نفعنی حیاتی و لا یخفی علی اهل البصر و الناظرین الی المنظر الاکبر بِأَنِّي فِي أَكْثَرِ أَيَّامِي كُنْتُ كَعَبْدٍ جَالِسٍ تَحْتَ سَيْفٍ عُلِقَ بِخَيْطٍ وَاحِدٍ و لا یدری متی ینزل أینزل فی الحین او بعد حین و فی کل ذلک نشکرُ الله ربَّ العالمین.

نفحات ظهور ج ۴ ص ۳۸۲

۱۱- تأثیر نفوس مقدّسه روحانیّه بعد از خلع قالب عنصری

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"و اما مسئله تأثیر نفوس مقدّسه روحانیّه و امداد و فیوضات بخلق بعد از خلع قالب عنصری این مسئله مسلمّه بهائیانست بلکه مظاهر مقدّسه الهیّه را فیض عظیم و نور مُبین بعد از صعود از این عالم است حضرت مسیح را اعلاء کلمه و ظهور قوّت الهیّه و تقلیب نفوس زکیّه و اعطاء حیات ابدیّه، بعد از شهادت عظیمتر و بیشتر بود و همچنین جمال مبارک را بعد از صعود، فیوضات بیشتر و سُطوع انوار زیادتر و ظهور قوّت الهیّه، عظیمتر و نفوذ کلمه، شدیدتر است و چندی نگذرد که شمس حقیقتش حرکت و حرارت و نورانیت و موهبتش، جمیع آفاق را احاطه نماید . "

منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۱ ص ۶۱

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

هو الله

ای ناظر به ملکوت جلال ، پرتو جمال آفاق عالم را نورانی نمود و فیض رحمانی مبذول داشت دلبر آفاق اشراق کرد وعاشقان را مفتون جمال خویش نمود . حال هر چند آن شمس افول نمود ولی از ملکوت پنهان اشراق دارد و فیض ابدی بر آفاق مبذول داشته و میدارد . صاحبان بصیرت جهان را به پرتو شمس حقیقت روشن بینند ولی نابینایان از مشاهدهء نور محروم گردیدند روز را گویند شب است و صبح را فریاد بر آرند که شام است . بگو ای بینوا آن آفتاب را افولی نه و آن تیر ملاً اعلی را غروبی نیست . افول و غروب بالتسبیه به اهل ارض است اما در آفتاب چه طلوعی چه غروبی؟ همواره در نقطهء احتراق مُشرق است و در اعلی ذروهء فیض ، ساطع و لامع و علیک البهَاء الابهی .

منتخبات مکاتیب ج ۴ ص ۷۸

۱۳- مصون ماندن جامعه بهایی از آفت انشقاق مشهود در دوره های گذشته

حضرت بهاءالله در تاریخ ۲۹ ماه مه ۱۸۹۲ در سن ۷۵ سالگی درگذشتند. در آن هنگام امری که چهل سال قبل از آن در ظلمت سیاه چال طهران به ایشان تفویض شده بود به مرحله‌ای رسیده بود که بتواند از محدودهٔ سرزمین‌های اسلامی که در آن تکوین یافته بود، آزاد شود و در ممالک غرب، نخست در امریکا و سپس در اروپا و قاره‌های دیگر کرهٔ زمین انتشار یابد و استقرار جوید. بدین ترتیب وعده‌ای که در بطن پیمان بین خداوند و عالم انسانی وجود دارد تحقق یافت. زیرا در بین کلیهٔ ادیان مستقل جهان تنها امر بهایی و جامعهٔ پیروانش موفق شدند که از مراحل بحرانی اولین قرن موجودیت خویش با حفظ یگانگی کامل بگذرند بی آنکه از آفت انشقاق مشهود در دوره های گذشته آسیبی ببینند. این تجربهٔ جامعهٔ بهائیان شاهدهی است متین بر اثبات بیانات اطمینان بخش حضرت بهاءالله مبنی بر آن که نوع انسان با وجود کلیه تنوعاتش قادر است بیاموزد که چون ملتی واحد، در وطنی جهانی و مشترک، زیست نماید و با همنوع خویش همکاری کند.

حضرت بهاءالله ص ۷۱

حضرت ورقه علیا رنج عظیم ناشی از فرقت جمال قدیم را چنین توضیح می دهند:

"برادرم بی اندازه علاقمند به جمال مبارک بود و هر چه قدر بزرگتر میشد علاقه و محبتش ازدیاد می یافت. پس از مهاجرت پدرم، او بی اندازه متأسف و رنجورگشت. غالباً برادرم تنها به طرفی رفته و چون ابر بهاری درمُفارت پدروان می گریست. به قدری مهموم و مغموم بود که هیچکس رایارای آن نبود تا او را تسلیت دهد." حضرت ورقه علیاء مراجعت طلعت ابهی و صحنه ملاقات پدر و پسر را اینگونه به تصویر می کشند: "درحین ورود، ملاقاتش با برادرم بسیار عجیب بود. چنانچه این ملاقات از مؤثرترین و مهیج ترین حوادثی است که در عمر خود دیده ام. عباس خود را درمقابل جمال مبارک روی خاک انداخته پایهای مبارک را در بغل گرفته میگریست و می بوسید و می گفت: "چرا ما را ترک کردید؟ چرا ما را تنها گذاردید؟. پدر به حال او اشک می ریخت. به حدی این منظره تأسف آور بود که با کلمات و اصطلاحات معمولی شرح و بیان آن نتوان نمود... برادرم عاشقانه قیام کرد و زحمات جمال مبارک را مرتفع نمود."

حضرت عبدالبهاء ص ۱۳

۱۵- حکایت لوح مبارک احمد

برای مردی چون احمد که تمام ایام حیاتش را در جستجوی این سرچشمه ی عظیم روحانی بوده تشرف به حضور جمال مبارک تجربه ای خطیر و سراسر مهیج به شمار می رفت. وقتی که برای اولین بار به وجه منیر حضرت بهاءالله سیمایی آکنده از جذآبیت، طراوت و قدرت نفوذ، نظر افکند، حیران و از خود بی خود شد و تنها پس از استماع ندای بهجت افزای جمال قدم بود که به خود آمد. ... حضرت بهاءالله به وی اجازه فرمودند در بغداد بماند و محل اقامتش را در جوار بیت مبارک قرار دهد. احمد هم بلافاصله به کار دوزنگی مشغول می شود و به سعادت مندترین انسان روی زمین مبدل می گردد. انسان بیش از این مگر چه می خواهد؟ در زمان مظهر کلی الهی زندگی کند، او را بپرستد، مورد محبت و تفقد حضرتش واقع شود و این چنین از لحاظ قلب و روح و حتی مسکن و مأوا به معبودش نزدیک باشد.

یک بار هنگامی که درباره ی وقایع سال های اقامتش در جوار بیت مبارک حضرت بهاءالله از او سؤال کردند، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت: « وقایع آن ایام به راستی وصف ناپذیر و عظیم و مهیمن بود و ایام و لیالی ما مشحون از حوادث و تجارب تلخ و شیرین؛ خاطرات و تجاربی که توصیفشان در توان هیچ کس نیست. فی المثل، یومی از ایام، هنگامی که جمال مبارک مشی می فرمودند یک مأمور دولت به ایشان نزدیک شده اطلاع داد که یکی از پیروانشان کشته شده و جسدش در ساحل رودخانه پیدا شده است. لسان عظمت جواب فرمودند: « کسی او را نکشته است؛ در پس هفتاد هزار حجاب نور، به مقدار سم ابره خویش را به او نمودیم، لهذا تاب نیاورده خود را فدا نمود.»

وقتی که حکم سلطان دائر بر ترک بغداد و عزیمت به اسلامبول واصل شد، حضرت بهاءالله شهر را در یوم سی و دوم نوروز به سمت باغ نجیب پاشا پشت سر گذاشتند. در همان یوم رودخانه طغیان نمود و در روز نهم بود که عائله ی مبارکه توانستند در باغ مزبور به ایشان پیوندند. پس از این مجدداً رود طغیان کرد و روز دوازدهم فروکش کرد و همه به سوی حضرتش شتافتند. احمد ملتمسانه از حضرت بهاءالله مستدعی شد که در سُرگونی، از همراهان هیکل اطهر باشد، لکن حضرت بهاءالله با این تقاضا موافقت نفرمودند. عدّه معدودی را به منظور همراهی انتخاب کردند و بقیّه را امر به اقامت در همانجا فرمودند تا امر را تبلیغ و حراست کنند... پس از چند سال، دیگر بار احمد خانه و کارش را ترک کرده پای پیاده به سوی ادرنه، شهر عشق و آمالش، حرکت کرد. وقتی به اسلامبول رسید، لوح مبارکی را که به افتخارش نازل شده بود (و اکنون به لوح احمد اشتهار دارد) دریافت کرد. احمد وصول این لوح را چنین شرح می دهد: «لوح مبارک "هذه ورقة الفردوس" که عنایتاً جهت این عبد نازل شده بود، در اسلامبول واصل شد؛ آن را بارها و بارها زیارت کردم و از آن جهت که در این لوح به تبلیغ و تبشیر امر الهی مأمور شده بودم، اطاعت از امرش را بر تشرّف به حضورش ترجیح دادم.»

او به طور اخص مأموریت داشت در سراسر ایران سفر کند، خانواده های بایی را بیابد و پیام جدید پروردگار و اشارات مهیمن آن به حضرت باب را به ایشان ابلاغ کند. عمل به وظیفه ی مزبور به نحوی وصف ناپذیر مشکل و محتاج قوّت و قدرتی عظیم می نمود. لذا، با چنین تشویق و ترغیبی همراه بود: «كُن كَشَعْلَةَ النَّارِ لِاعْدَائِي و كُوْثَرَ البَقَاءِ لِاحِبَّائِي و لَا تَكُنْ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ.» راهی را که می بایستی طی کند مملو از مصائب و آلامی بود که باید آنها را تاب می آورد. لکن این راه با وعده ی فتح و ظفّری چون «إِنْ يَمَسَّكَ الْحُزْنَ فِي سَبِيلِي أَوْ الذَّلَّةَ لِأَجْلِ اسْمِي لَا تَضْطَرِّبْ» ادامه می یافت.

احمد با این جرّز معنوی ربّانی که در تملُّک خویش داشت، یعنی لوحی در قطعه کاغذی کوچک که از قلم حضرت بهاءالله با قدرت و هیمنه خاص و بی نظیری صادر شده بود، در کسوت درویشان از طریق آذربایجان، منطقه ای که حضرت باب در آن مسجون و شهید شده بودند، به ایران وارد شد و چون نسیم حیات بر آن ناحیه عبور کرد. بسیاری از بایبان، بر اثر اقدام وی قادر به رؤیت شمس حقیقت، که در آن زمان از افق ادرنه طالع شده بود، گشتند و حتّی بسیاری از مسلمانان نیز از صمیم قلب به آغوش امر وارد شدند.

فاتح دلها صفحه ۲۵۸

هو الله

ای پدر آسمانی جنود ملکوت داری و ملائکه روحانی. ما بیچارگان مرغ بال و پر شکسته ایم ولی در فضای ملکوت پرواز آرزو کنیم. ماهیان تشنه لبیم، دریای آب حیات طلبیم. پروانه عالم ناسوتیم، آرزوی سراج لاهوت داریم. در نهایت ضعف و بی قوتیم، ولی خود را به صف عالم میزنیم. پس ای ربّ الجنود تأیید فرما تا سپاه انوار ظفر یابد و لشکر ظلمات شکست خورد. ما را به خدمت ملکوت موفّق دار و بر اسرار الهی مطلع نما و به سلطنت سَرمدی بشارت ده و از حیات ابدیّه بهره و نصیب بخش. زبان را گویا کن و دیده ها را بینا نما. تا مشاهده عالم ملکوت کنیم و به نطق فصیح ستایش جمال و کمال تو نمائیم توئی بخشنده و مهربان.

عبد البهاء عبّاس

مجموعه مناجاتهای چاپ آلمان ص ۳۰۸

۱۹- لوح مبارک حضرت بهاء الله

... این معلوم است که همیشه خیر و صلاح و سداد احباب الهی را این عبد منظور و ملحوظ داشته بقسمی که ملاحظه ایشان را از انفس ایشان به خودشان، بیشتر نموده و کفی بالله شهیداً و بر شما واضح است که چه مقدار از بلایای سر و علن که بر این عبد ریخته و همه را تحمّل نموده که شاید هیاکل مرده از هُبوب اریاح الله زنده شوند و از نسیم صبح الهی از نوم سر بردارند. نه چنان شود که از مجالست بالمرّه احتراز نمائیم و خفا را بر ظهور ترجیح دهیم، چنانچه در این ایّام معمول گشته. و در این ایام که کل ملل از عرب و عجم و ترک و فارس و نصاری و یهود و عالم و جاهل به معارضه با این عبد قیام نمودند و امری جز اطفای نورالله و إخماد نارالله نجویند و این عبد در مقابل همه ایستاده با آنکه مطلع است بر آنچه در قلوب مستور نموده اند. حال باید اقلّاً احباب دیگر سبب کدورت و حزن چنین عبد با احاطه بلایا و رزایا و قضایا نشوند. دیگر تا انصاف چه کند و امرالله چه جاری شود علیه فی کل الامور توکلی و حسبنا الله و نعم الوکیل.

ص ۷۶ حدیقه عرفان

هُوَالْأَبْهَى

ای ناظر به شَطْر الهی، شکر الطاف خقیّه جمال مبارک را که بعد از صعود به ملکوت عزّتش، از عنایات جلیله‌اش محروم نفرمود و از احسانات عمیمه‌اش، مأیوس ننمود. ابواب فیض رحمانیش را از ملکوت غیب گشود و اسرار غیبت جمال کبریائیش را در هویت بصیرت مشهود فرمود. اگر چشم سر از مشاهده روی دلجویش باز ماند، دیده سیر از انوار جمال احدیتش روشن است و اگر سمع ظاهر از استماع کلمات مبارکش محروم گردید، گوش جان از ملکوت ابهائش به صلاّی هوشیاری متلذذ. شکرّاً له ثمّ حمداً له من هذا الفضل العظیم و البهاء علیک و علی کلّ منقطع توجّه الی ملکوته الکریم عبدالبهاء ع

مکاتیب عبدالبهاء ج ۶ ص ۳۵

۲۱- تبعید به عکا

در ماه آگست ۱۸۶۸ حضرت بهاءالله با اعضای خانواده و جمعی از پیروانشان که به همراهی ایشان تبعید شده بودند به عکا وارد شدند... هر چند انتخاب اراضی مقدسه برای تبعید حضرت بهاءالله به منظور زائل کردن تأثیر و نفوذ دینی ایشان و بر اثر اعمال نفوذ روحانیون و عوامل حکومتی صورت گرفته بود اما اگر گذشته‌های تاریخ ادیان را به خاطر آریم از این انتخاب غرق در حیرت می‌شویم، زیرا بسیاری از بشارات کتب مقدسه مربوط به ظهور آخرالزمان به همین اراضی مقدسه و خصوصاً عکا و جبل کرمل مربوط می‌شود. ادیان سه‌گانه بزرگ عالم که معتقد به وحدانیت الهی هستند فلسطین را برای آن که محل تلاقی عالم الهی و عالم بشری است محترم می‌شمارند. در آن زمان فلسطین مثل هزاران سال قبل از آن، مقام خاصی در عرصه انتظارات بشری داشت. فقط چند هفته- ای قبل از ورود حضرت بهاءالله به زندان عکا عده‌ای از رهبران نهضت هیکلیون از پروتستانهای آلمان از اروپا با کشتی به طرف ارض اقدس حرکت نمودند تا در دامنه کوه کرمل مستقر شوند و در آنجا از رجعت حضرت مسیح که معتقد بودند در شُرْف وقوع است استقبال کنند. بر سر در خانه‌های کوچک چندی که در ساحل خلیج در طرف مقابل زندان حضرت بهاءالله بنا نموده بودند بر روی سنگ عباراتی مانند "ظهور رب نزدیک است" به زبان آلمانی نقش شده بود که تا این زمان نیز باقی و قابل رؤیت است.

حضرت بهاءالله ص ۵۴

زندگی در سجن عكا در ایام اولیه بسیار سخت و دردناک بود. اولیای امور سه ماه تمام اجازه ندادند که حضرت بهالله به حمام عمومی که در آن روزها تنها محل برای حمام کردن بود بروند. به نگهبانان زندان هم دستور اکید داده شده بود که نگذارند احدی آن حضرت را ملاقات کند. حتی وقتی که یک سلمانی برای اصلاح موی سر هیکل مبارک به حضور رسیده بود یک نگهبان همراه داشت و اجازه صحبت با آن حضرت را نداشت. حضرت عبدالبهاء در اطاقی که در طبقه همکف قرار داشت و قبلاً برای نگهداری موقت اجساد مردگان استفاده می شد زندگی می کردند. هوای مرطوب آن اطاق تا آخر حیات سلامتی وجود مبارک را تحت تأثیر قرار داده بود. در میان اصحاب، محیط آلوده و ناپاک زندگی، فقدان خوراک مناسب و کافی، نبودن وسایل بهداشتی و محدودیت های شدید و ناگوار، تلفاتی بیار آورد. در زمان کوتاهی پس از ورود به قلعه، همه زندانیان به استثنای دو نفر به حال بیماری افتادند. از ده نفر نگهبان هم نه نفرشان مریض شدند. بیماری مالاریا و اسهال هم بر مشکلات قبل اضافه می شد. تنها دو نفری که در آن وقت از بیماری در امان ماندند، حضرت عبدالبهاء و آقا رضای قناد بودند که آن ها هم بعداً دچار بیماری شدند.

نفحات ظهور حضرت بهالله ج ۳ ص ۲۰

۲۳- خطابات و پیامهای رسمی به زمامداران جهان

بعد از ورود به عكا حضرت بهالله به دنبال آنچه در ادرنه آغاز فرموده بودند به تقریر خطابات و پیامهای رسمی خود به زمامداران جهان ادامه دادند. در تعدادی از این نامه ها مخاطبان را به جزای الهی که به علت غفلت و سوء رفتار خود در حکمرانی بدان مبتلا خواهند شد، هشدار می دهند، تذکراتی که اندکی بعد عملاً تحقق یافت و موجب حیرت و گفتگوی بسیار در سراسر خاور میانه گردید. مثلاً کمتر از دو ماه بعد از ورود تبعیدشدگان به عكا، فؤادپاشا وزیر خارجه عثمانی که اظهارات غیر واقعی و بی اساسش به تسریع تبعید آن مظلومان کمک کرده بود، ناگهان معزول شد و بر اثر سکتة قلبی در فرانسه درگذشت. این واقعه نظیر موضوع معزول شدن همکارش عالی پاشای صدراعظم و همچنین سقوط و مرگ خود سلطان و از دست رفتن سرزمینهای عثمانی در اروپا و یک سلسله وقایع دیگری که متعاقب یکدیگر به وقوع پیوست همه در آثار حضرت بهالله پیش بینی شده بود.

حضرت بهالله ص ۵۵

ای مولای بیهمتا نظری از رُفرف اسنی بر این بندگان بینوا در عالم ادنی کن و قوّه و استطاعتی بر اجرای وصایایت و تحقق نوایایت عطا نما. تو واقف بر حال پر ملال این مستمندانی و توئی یگانه مجیر و دستگیر این درماندگان. آشفتهگان آن روی دلارائیم این غمزدگان را تو تسلی ده. خسته هجر و فراقیم این ماتم زدگان را تو توانائی بخش. اگر مددی از عالم بالا به این ضعفا در مُلک ادنی نرسد، کل مفقودیم و معدوم و از ثمره حیات، کل ممنوعیم و محروم. پس دست اقتدار از جیب مشیت برون آر و این جمع پریشان را عزیز دو جهان کن غُیوم هُموم و غُموم را به ید بیضایت متشّت نما و در عروق این منجمدان روح حیات را به جریان و سریان آور. دست تطاول اولوالبغضا را کوتاه کن و دشمنان دینت را عبره للناظرین فرما. ... توئی مجیر، توئی دستگیر، توئی بیننده و توئی شنوا بنده آستانش شوقی

توقیعات مبارکه (۱۹۳۹-۱۹۲۷) ص ۱۴۷

۳۲-- روضه مبارکه

حجره ای که در جوارقصر بهجی در حیات کوچکی محل استقرار عرش مبارک قرار گرفت بعد از چندی اطراف آن به دستور مبارک حضرت عبدالبهاء گلکاری شده و خود آن حضرت غالباً شخصا به غرس اشجار و آبیاری آن پرداخته و حسب الامر آن حضرت سقف شیشه ای به وسیله استاد غلام علی نجارکاشانی که از مهاجرین ارض اقدس بود ساخته و بر روی محوطه حیات مانند گلخانه نصب شده است. و اینک آن مقام مقدس با نهایت طراوت و زیبایی قسمت داخل و خارج آن تزئین یافته و به وسیله نصب چراغهای الکتریک در اراضی حول روضه مبارکه که در ایام حضرت ولی امرالله توسعه یافته و طبق دستورات و اوامر مبارکه آن حضرت خیابان بندی و گلکاری گشته و زیارتگاه و قبله اهل بهاء می باشد.

حضرت بهاء الله تألیف جناب فیضی ص ۲۵۴-۲۵۵

اگر افق اعلی از زخرف دنیا خالی است و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم ایّم اللّٰه در ثروت خوف مستور و خطر مکنون اُنظُرُوا ثُمَّ اذْکُرُوا مَا اَنْزَلَهُ الرَّحْمٰنُ فِی الْفُرْقَانِ وَیَلْ لَکُلِّ هُمْزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِیْ جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ ثَرَوَاتِ عَالَمٍ رَا وَفَائِیْ نَهْ اَنْجَه رَا فَنَا اِخْذْ نَمَائِدْ وَ تَغْیِیْرْ یَظْیِرْ لَایْقْ اِعْتِنَا نَبُوْدَه وَ نِیْسْتْ مَکْرَ عَلَیْ قَدْرِ مَعْلُوْمْ مَقْصُوْدَیْنِ مَظْلُوْمْ اَزْ حَمَلْ شَدَائِدْ وَ بَلَایَا وَ اِنْزَالْ آیَاتْ وَ اِظْهَارْ بَیِّنَاتْ اِخْمَادْ نَارْ ضَغِیْنَه وَ بَغْضَا بُوْدَه کَهْ شَایِدْ اَفَاقْ اِفْتَدَه اَهْلْ عَالَمْ بِنُوْرْ اِتْفَاقْ مَنُوْرْ گَرْدَدْ وَ بَآسَایِشْ حَقِیْقِیْ فَاثَزْ وَ اَزْ اَفَقْ لُوْحْ اِلْهَیْ نَبِیْرْ اِیْنِ بَیَانْ لَاطِحْ وَ مُشْرِقْ بَایِدْ کُلْ بَانَ ناظِرْ بَاشَنْدْ اِیْ اَهْلْ عَالَمْ شَمَا رَا وَصِیْتْ مِیْنَمَایِمْ بَآنْجَهْ سَبَبْ اِرْتِفَاعْ مَقَامَاتْ شَمَاسْتْ بِنَقُوْیْ اِلْلهِ تَمَسْکْ نَمَائِدْ وَ بَذِیْلْ مَعْرُوْفْ تَشَبُّثْ کَنِیْدْ بَرَاَسْتِیْ مِیْگُوْیْمْ لَسَانْ اَزْ بَرَاِیْ ذِکْرْ خَیْرْ اَسْتْ اَوْ رَا بَگَفْتَارْ زَشْتْ مِیَالَاثِیْدْ عَفَیْ اِلْلهِ عَمَّا سَلَفَ اَزْ بَعْدْ بَایِدْ کُلْ بَمَا یَنْبَغِیْ تَکَلِّمْ نَمَائِنْدْ اَزْ لَعْنْ وَ طَعْنْ وَ مَا یَتَکَدَّرْ بِهْ اِلْاِنْسَانْ اِجْتِنَابْ نَمَائِنْدْ مَقَامْ اِنْسَانْ بَزْرَگْ اَسْتْ چَنْدِیْ قَبْلْ اِیْنِ کَلِمَهْ عَلِیَا اَزْ مَخْزَنْ قَلَمْ اِبْهَیْ ظَاْهَرْ اَمْرُوْزْ رُوْزِیْسْتْ بَزْرَگْ وَ مَبَارَکْ اَنْجَهْ دَرْ اِنْسَانْ مَسْتُوْرْ بُوْدَهْ اَمْرُوْزْ ظَاْهَرْ شُدَهْ وَ مِیْشُوْدْ مَقَامْ اِنْسَانْ بَزْرَگَسْتْ اِگْرَ بَحَقْ وَ رَاَسْتِیْ تَمَسْکْ نَمَائِدْ وَ بَرْ اَمْرْ ثَابِتْ وَ رَاَسْخْ بَاشْدْ اِنْسَانْ حَقِیْقِیْ بَمَثَابَهْ اَسْمَانْ لَدَیْ الرَّحْمٰنِ مَشْهُوْدْ شَمْسْ وَ قَمَرْ سَمْعْ وَ بَصْرْ وَ اَنْجَمْ اَوْ اِخْلَاقْ مَنِیْرَهْ مَضِیئَهْ مَقَامِشْ اَعْلَیْ الْمَقَامِ وَاَثَارِشْ مَرَبِّیْ اِمْکَانْ هَرْ مُقْبَلِیْ اَلْیَوْمِ عَرَفْ قَمِیْصْ رَا یَاْفْتْ وَ بَقَلْبْ طَاْهَرْ بَافِقْ اَعْلَیْ تُوْجَّهْ نَمُوْدْ اَوْ اَزْ اَهْلْ بَهَاْ دَرْ صَحِیْفَهْ حَمْرَاءْ مَذْکُوْرْ خُذْ قَدَحْ عِنَایْتِیْ بِاِسْمِیْ ثُمَّ اَشْرَبْ مِنْهُ بِذِکْرِیْ الْعَزِیْزِ الْبَدِیْعِ اِیْ اَهْلْ عَالَمْ مَذْهَبْ اِلْهَیْ اَزْ بَرَاِیْ مَحَبَّتْ وَ اِتْتِحَادْ اَسْتْ اَوْ رَا سَبَبْ عِدَاوَتْ وَ اِخْتِلَافْ مَنَمَائِدْ نَزْدْ صَاْحِبَانْ بَصْرْ وَ اَهْلْ مَنْظَرْ اِکْبَرْ اَنْجَهْ سَبَبْ حَفْظْ وَ عِلَّتْ رَاْحْتْ وَ اَسَایِشْ عِبَادْ اَسْتْ اَزْ قَلَمْ اَعْلَیْ نَاْزَلْ شُدَهْ وَ لَکِنْ جُهَالْ اَرْضْ چُوْنْ مُرَبَّایْ نَفْسْ وَ هُوَسَنْدْ اَزْ حَکْمَتِهَاْیْ بَالِغَهْ حَکِیْمْ حَقِیْقِیْ غَاْفَلَنْدْ وَ بَظَنُوْنْ وَ اَوْهَامْ نَاْطِقْ وَ عَاْمَلْ یَاْ اَوْلِیَاءِ اِلْلهِ وَ اَمْنَائَهْ مَلُوْکْ مَظَاْهَرْ قَدْرَتْ وَ مَطَالَعْ عَزَّتْ وَ ثَرَوْتْ حَقَنْدْ دَرْ بَارَهْ اِیْشَانْ دَعَاْ کَنِیْدْ حَکُوْمَتْ اَرْضْ بَانَ نَفُوْسْ عِنَایْتْ شُدْ وَ قَلُوْبْ رَاْ اَزْ بَرَاِیْ خُوْدْ مَقْرَّرْ دَاْشْتْ نِزَاعْ وَ جِدَالْ رَاْ نَهْیْ فَرْمُوْدْ نَهَّیًّا عَظِیْمًا فِی الْکِتَابِ هَذَا اَمْرُ اِلْلهِ فِیْ هَذَا الظُّهُوْرِ الْاَعْظَمِ وَ عَصَمَهْ مِنْ حُکْمِ الْمَحْوِ وَ زَیْنَهْ بَطْرَازِ الْاِثْبَاتِ اِنَّهْ هُوَ الْعَلِیْمُ الْحَکِیْمُ مَظَاْهَرْ حَکْمْ وَ مَطَالَعْ اَمْرْ کَهْ بَطْرَازْ عَدْلْ وَ اِنْصَافْ مَزِیْنَنْدْ بَرْ کُلْ اِعَاْنَتْ اَنْ نَفُوْسْ لَازِمْ طُوْبِیْ لِلاَمْرَاءِ وَ الْعُلَمَاءِ فِی الْبِهَاءِ اُولَئِکَ اَمْنَائِیْ بَیْنَ عِبَادِیْ وَ مَشَارِقْ اَحْکَامِیْ بَیْنَ خَلْقِیْ عَلَیْهِمْ بَهَائِیْ وَ رَحْمَتِیْ وَ فَصْلِیْ الَّذِیْ اَحَاطَ الْوُجُوْدَ دَرْ کِتَابْ اِفْدَسْ دَرْ اِیْنِ مَقَامْ نَاْزَلْشُدَهْ اَنْجَهْ کَهْ اَزْ اَفَاقْ کَلِمَاتِشْ اِنْوَارْ بَخْشِشْ اِلْهَیْ لَامَعْ وَ سَاْطَعْ وَ مُشْرِقْ اَسْتْ ...

یا اغصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور باو و جهت اتحاد او ناظر باشید نه باختلافات ظاهره از او وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً بغصن اعظم ناظر باشند اُنظُرُوا مَا أَنْزَلْنَاهُ فِي كِتَابِي الْأَقْدَسِ " اذا غيض بحرالوصال و قضی کتاب المبدء فی المأل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القديم " مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الأمر فضلاً من عندنا و انا الفضل الکريمُ قد قدر الله مقام الغصن الأكبر بعد مقامه انه هو الأمر الحکيم قد اصطفينا الأكبر بعد الأعظم امراً من لدن عليم خبير محبت اغصان بر کل لازم محبت اغصان بر کل لازم وَلَكِنْ مَا قَدَّرَ اللَّهُ لَهُمْ حَقًّا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ يَا أَغْصَانِي وَ أَفْنَانِي وَ ذَوِي قَرَابَتِي نُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ بِمَعْرُوفٍ وَ بِمَا يَنْبَغِي وَ بِمَا يَرْتَفِعُ بِهِ مَقَامَاتُكُمْ بِرَاسْتِي مِیْگُویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودیکه لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست بگو ای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی نمائید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید امید آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ناظر باشند و این کلمه علیا بمثابه آبست از برای اطفاء نار ضغینه و بغضا که در قلوب و صدور مکنون و مخزونست احزاب مختلفه از این کلمه واحده بنور اتحاد حقیقی فائز میشوند اِنَّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ یَهْدِي السَّبِيلَ وَ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم لأعزاز امر و ارتفاع کلمه و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور طوبی لِمَنْ فَازَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَمْرِ قَدِيمٍ و همچنین احترام حرم و آل الله و افنان و منتسبین و نُوصِيكُمْ بِخِدْمَةِ الْأُمَمِ وَ إِصْلَاحِ الْعَالَمِ از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازلشد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است نصایح قلم اعلی را بگوش حقیقی اصغا نمائید اِنَّهَا خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا عَلَى الْأَرْضِ یَشْهَدُ بِذَلِكَ كِتَابِي الْعَزِيزُ الْبَدِيعُ

۳۳- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

"الیوم باید جمیع در ظل کلمه توحید جمع شویم و درهرانجمنی چون شمع برافروزیم و درآتش عشق بسوزیم . بعد از صعود جمال محمود و غروب آفتاب ملکوت به چه عالمی دل بندیم و به چه راحتی چشم داریم؟ و چگونه بیاساییم؟ و به چه امید محفل قلب بیارائیم؟ صد هزار افسوس اگر دقیقه ای آسوده نشینیم و صد هزار افسوس اگر به جز بلایا و محن و آلام سبیلش راحت و نعمت بجوئیم .

میفرمایند: "یک وقتی جمال مبارک فرمودند که من نه سال است یک زمین سبز ندیدم. میل مبارک به سبزه و صحراء بود میفرمودند "عالم صحراء عالم ارواح است. عالم شهر عالم اجسام" از این فرمایش مبارک فهمیدم اشاره است. یک پاشائی بود در عکا محمدپاشا صفوت نام. خیلی با ما ضدّ بود در یک فرسخی عکا قصد داشت (مزرعه) در اطراف باغستان بود. بسیار جای باصفایی بود و آب جاری داشت. رفتم خانه آن پاشا گفتم پاشا آن قصر را تو انداختی آمدی توی عکا نشسته ای؟ گفت من علیم نمیتوانم در خارج شهر بنشینم و آنجا محل خالی است کسی نیست که با او معاشرت کنم. من از اشاره مبارک فهمیدم که میل مبارک است بیرون بروند. فهمیدم هرکاری بکنم پیش می رود. گفتم مادام که تو نمی نشینی آنجا خالیست بده به ما. تعجب کرد... از پاشا اجاره گرفتم به قیمت خیلی ارزان در سالی پنج لیره خیلی غریب است، پنجساله پولش را دادم. بعد بنا فرستادم تعمیر کند. حمام ساختم آنجا بعد آدم یک کالسه درست کردم بزرگ یک روز خودم گفتم اول بروم. من همچو تنها از دروازه بیرون آمدم قراول ایستاده بود هیچ حرفی نزد. همینطور رفتم هیچ نگفتم. فردا عصر رفتم به بهجی هیچکس حرفی نزد ابد... بعد یک روزی آمدم حضور مبارک عرض کردم قصر حاضر است. عرابه هم حاضر است. آنوقت در عکا هیچ گروسه نبود. فرمودند من نمی روم من محبوسم. یک دفعه عرض کردم همان جواب را دادند دفعه ثالث عرض کردم فرمودند نه. دیگر جسارت نتوانستم بکنم یک شخصی از اسلام بود آنجا خیلی شهرت و نفوذ داشت. او درخواستم گفتم کیفیت اینست لکن حضرت بهاءالله از ما قبول نمیکنند. آن شخص محبت داشت. گفتم تو جسوری برو حضور مبارک مشرف شو و دست مدارتا و عدقوی بگیری. این عرب بود رفت و آمد مقابل دو زانوی مبارک نشست، دست مبارک را گرفت، بوسید. عرض کرد چرا بیرون تشریف نمی برید؟ فرمودند من مسجونم گفت استغفرالله کیست که بتواند شمارا محبوس کند؟ شما خود را حبس کرده اید. اراده خود شما چنین است. حالا من خواهش دارم بیرون تشریف ببرید. سبزاست، خرّم است، درختها خیلی باصفاست، برگها سبزاست، پرتقالها قرمز است، هرچه فرمودند من مسجونم، نمی شود باز دست مبارک را بوسید. به قدر یک ساعت متمادیا رجا می کرد. بعد فرمودند خیلی خوب. فردا سوار کالسه شدند من هم حضور مبارک بودم. از شهر بیرون آمدم، هیچکس هیچ نگفت، رفتیم مزرعه من برگشتم دیگر یا مزرعه تشریف داشتند یا در عکا تشریف داشتند یا در حيفا یا در صحراء

۳۰- قلبی که محبت و مهربانیش بر همه انسانها ارزانی شده بود اینک دیگر نمی‌تپید.

در سال هزار و هشتصد و نود و دو حضرت بهاء‌الله برای بازپسین بار چشم از جهان فرو بست. مصیبت کبری و زندگی سراسر رنج و محنت به سر آمده بود. رخساره شاهانه اما نیرومند آن حضرت را که با خطوط تفکر و احساس منفش شده بود، در حلقه گیسوان ایشان که در زمان رحلت نیز چون ایام شباب مشکی و شکوهمند بود در بر گرفته بود؛ دستهای قوی، ظریف و حاکی از عمق نبوغ ایشان که حقایق بیشماری را رقم زده و احکام تهذیب‌کننده‌ای را رقم زده بود از حرکت افتاد و آرامش گرفت. آن قلب عظیم، قلبی که ژرفایش را حدی در نمی‌یافت، قلبی که محبت و مهربانیش بر همه انسانها ارزانی شده بود اینک دیگر نمی‌تپید. آن پیکر فرو رفته در خواب یادآور تصویرهای بیشماری از گذشته بود و انسان را به یاد هیئت مهیمن حضرت بهاء‌الله می‌انداخت که سوار بر اسب صحنه حوادث را می‌پیمود و در میان بابیان یعنی اصحاب اولیه‌شان، هنگامی که جهت مشورت یا مقابله در حملات دشمنان گرد هم می‌آمدند؛ یا در مسیر حرکت به سوی طهران جهت روبرو شدن با خشم بی‌پایان شاه بعد از سوء قصد نافرجام به او؛ یا هنگام خروج از بغداد هنگامی که دریایی از دوستان سوگوار نالان به دور اسب ایشان حلقه زده بودند آن چنان که به نظر می‌رسید که اسب روی تن و بدن آنها گام بر می‌دارد و راکبش گویی برفراز رؤوس انسانها شناور بود؛ در مسیری که به قسطنطنیه ختم می‌شد بر فراز کوهستانهای آناتولی تا دریای سیاه؛ همه اینها تداعی می‌شد. مهربانی شگفت‌انگیز ایشان در آنجا نیز خودنمایی نمود؛ مهربانی و محبتی که به هنگامی تجلی نمود که حضرت بهاء‌الله خم شدند تا اجازه دهند پیرزنی بر گونه‌های متبرک ایشان بوسه زند زیرا آن پیرزن قامت کوتاهی داشت. اما مصیبت‌های ایشان کماکان ادامه داشت. در ایام بغداد هنگامی که ایشان فقط یک پیراهن داشتند که آن را مکرر شسته و پس از خشک کردن می‌پوشیدند؛ یا در آن روزگار با عنوان درویش محمد در ایام زندگی در مغارهای کوهستانی یا کلبه چوپانی متروکی به پخت و پز آرد برنج برای خود می‌پرداختند تا آن را با اندکی دلمه شیر و نان خشک میل نمایند؛ همه اینها سابقه مصیبات زندگی ایشان را نشان میداد. فی الواقع هنگامی که آن پیکر نازنین در بستر احتضار آرمیده بود چه چیزها که برای انسان تداعی نمی‌شد. آرامش و حضور ذهن ایشان در برخورد با اشخاص تداعی می‌شد؛ حضور ذهنی که در روزی خودنمایی نمود که قاتلی مزدور به روی ایشان اسلحه کشید و ایشان را که با یکی از برادرانشان در خیابان متروکی در بغداد مشی می‌فرمودند هدف قرار داد اما مغناطیس شخصیت حضرت بهاء‌الله او را از چکاندن ماشه بازداشت و اسلحه از دستش فرو افتاد و حضرت بهاء‌الله برادر خویش را موظف فرمودند تا اسلحه را بردارد و آن "مرد محترم را تا خانه‌اش همراهی کند" چه که به نظر می‌رسید آشفته‌تر از آن است که به تنهایی راهش را باز یابد. روحیه مزّاح ایشان که حتی در شرح و بسط‌های بسیار جدی، ضمن کنایه‌ای یا عباراتی استادانه، جلوه می‌نمود اما اغلب در محفل خانواده ایشان که حضرتش با افراد خانواده حین صرف صبحانه یا عصرانه می‌خندیدند و شوخی می‌کردند، آزادانه ظهور و بروز مینمود. شمس جلال و شکوه رسالت و مظهریت که طی چهل سال از وجود ایشان بر جهان تجلی کرده بود، اینک افول کرده بود. اگر چه پیام حضرتش آثار ایشان و روش زندگانی ایشان کماکان در اذهان باقی بود، اما چشم انسانها دیگر نمی‌توانست آن وجه تابناک را که آئینه به جهت خداوندی بود ببیند.

صعود حضرت بهالله به ملکوت ابھی آتش بر جان یاران مظلوم ایران زد. عاشقان جانفشانی که دهها سال ملجاء و پناهشان مظهر حضرت یزدان بود. اندوه فرقت محبوب جان کم نبود. در هر گوشه از ایران زمین آن یاران دل خونین به سوگواری نشستند. چه آنان که ده ها سال آرزوی دیدار روی آن مه تابان می نمودند و به علّت مشکلات موجود یارای سفر به دیار محبوب نداشتند و چه آنان که با زجر فراوان به سرزمین کنعان شتافتند و افتخار دیدار یوسف جاودان داشتند، آنان که روزها و ماه ها در ارض مقدّس عکا در جوار بخشش و عطا اذن دیدار یافتند، همه و همه گریان و نالان، پدر مقدّس ملکوتی آنان از این جهان رخت بر بسته بود. اهالی عکا و توابع آن از خرد و کلان، زنان، مردان، مأموران از حکومت عثمانیان همه در اندوه بی پایان. نفس مقدّسی از جهان رفته بود که به هر یک از آنان به گونه ای محبّت و عنایت فرموده بود. هر کس به هر کس می رسید می گفت که حضرت مولی به عالم بالا شتافت. فقرای عکا که هر روز مورد مرحمت حضرت بهالله بودند در غم جانگداز درگذشت آن حضرت دست ها بر سر و سینه می زدند. مردمی که بیست و چهار سال پیش با نگاه آکنده از بغض و کین خویش در ساحل دریا به حضرت بهالله و یاران باوفا نظر می نمودند، در روز صعود حضرت بهالله چشمانشان گریان و دل هایشان سوزان بود. گوئی همگی در درون خویش زمزمه می نمودند که کجاست آن نفس مقدّسی که بر ما رحم می آورد و کودکان گرسنه ما را اطعام می فرمود. به دستور حضرت عبدالبها تا یک هفته پس از آن حادثه جانگداز به ویژه مردم فقیر، یتیمان و بیوه زنان شهر و توابع آن، اطعام شدند. سیل تلگرام از همه نقاط سرزمین فلسطین و شام به شهر عکا سرازیر گشت. هر کس در هر مقام بود به حضرت عبدالبها و عائله مبارک عرض تسلیت نمود. تاریخ روحانی عالم به یاد ندارد که پس از درگذشت مظهر الهی، مربی آسمانی، نفوس غیر مومن به آن وجود ربّانی این چنین اندوهگین ملاحظه شوند. زیرا مخالفان مظاهر الهیه، مخالفان پیامبران آسمانی، در هر دور آنان را نفوسی مجنون و پریشان خوانده اند و در این دور مبارک اهل دیگر ادیان بر عظمت و درایت حضرت بهالله شهادت داده اند.

الْتَنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَ الْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَ سُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَ مَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سَلْطَنَةُ اللَّهِ وَ إِقْتِدَارُهُ وَ عَظَمَةُ اللَّهِ وَ كِبْرِيَاؤُهُ وَ بِكَ أَشْرَقَتْ شُمُوسُ الْقِدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَ طَلَعَ جَمَالَ الْغَيْبِ عَنْ أَفْقِ الْبَدَاءِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَةٍ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَ التَّوْنِ وَ بَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونُ وَ بَدَّتْ الْمُمَكِّنَاتُ وَ بُعِثَتِ الظُّهُورَاتُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالَ الْمَعْبُودِ وَ بِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهُ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فَصَّلَ بَيْنَ الْمُمَكِّنَاتِ وَ صَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَ الْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى وَ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَ بَايَاتِكَ وَ خَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ شَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَ بَلَغَ بِرِضَائِكَ وَ طَافَ فِي حَوْلِكَ وَ حَصَرَ تِلْقَاءَ عَرْشِكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَ أَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِبَايَاتِكَ وَ جَاحَدَ بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ اسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَ جَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ اقْتَدَارِكَ وَ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْوَجْهِ الْقُدْسِيِّ مِنْ إصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا فَيَا إِلَهِي وَ مَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَ عِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجِدِبَنِي عَنْ نَفْسِي وَ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ ثَنَاءُ اللَّهِ وَ ذِكْرُهُ وَ بَهَاءُ اللَّهِ وَ نُورُهُ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبَّهَكَ كُنْتُ فِي أَيَّامِكَ فِي غَمْرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتُ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَغْلَالِ وَ مَرَّةً كُنْتُ تَحْتَ سِيُوفِ الْأَعْدَاءِ وَ مَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ رُوحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءُ وَ نَفْسِي لِبَلَائِكَ الْفِدَاءُ أَسْتَلُّ اللَّهَ بِكَ وَ بِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ اتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ الشُّبُهَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِي الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السِّدْرَةِ وَ أَوْرَاقِهَا وَ أَغْصَانِهَا وَ أَفْئَانِهَا وَ أَصُولِهَا وَ فُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ أَحْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ جُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَ إِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ

ادعیه محبوب ص ۸۸

مناجات خاتمه

هُوَ اللَّهُ

ای پروردگار عالمیان در این جهان به آتش عشقت بسوز و در آن جهان به مشاهده روی مه رویت کامران فرما. در این عالم چون شمع بگداز و در آن عالم چون پروانه گرد شعله جمالت پرواز ده توئی خجسته دلبر من و توئی فرخنده یار جان پرور من . ع ع

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبها ص ۱۵